



## تخریب منابع طبیعی هم توطئه استکبار است؟

چندی است که بلدوزرها و کارگران، سرگرم قطعه‌بندی و جاده‌سازی در تپه‌های روبروی زرده بند و روستای رودک که جزو منابع طبیعی و بخشی از آن هم درخت کاری بود، هستند. در این فرآیند، تعداد زیادی درخت ریشه‌کن شده و تپه‌های طبیعی دستخوش تغییر گردیده است.

با پرس و جوهای به عمل آمده، گفته شد که این زمین‌ها، به "هیأت علمی" واگذار شده است. البته از یاد نبریم که برای استفاده از مزایای مالی "هیأت علمی" کارمندان برخی از ادارات و وزارت علوم مانند معاونت امور عمرانی، معاونت پژوهشی، معاونت دانش جویی در زمره کادر علمی به حساب می‌آیند. البته در این رده از بنگاه‌هایی مانند شرکت انتشارات علمی فرهنگی و... هم می‌توان نام برد.

اگر قرار است که به عنوان اجرای طرح "روشنایی" بخشی از جنگل‌های شمال به دست نابودی سپرده شود، اگر قرار است که منابع طبیعی که می‌بایست در اثر درختکاری و...، به عنوان ریه‌های تنفسی این سرزمین عمل کنند، این گونه دستخوش غارت قرار گیرند، اگر قرار است هر ساله، پارک جنگلی خجیر در کنار تهران، به آتش کشیده شود و اگر قرار است تپه‌های مشرف به "زرده بند" به خانه‌سازی اختصاص یابد، در آن صورت معاونت منابع طبیعی وزارت عریض و طویل جهاد کشاورزی و سازمان وزارت گونه‌ی حفظ محیط‌زیست و...، چه توجیه وجودی دارند؟

آیا تخریب منابع طبیعی کشور، حاتم‌بخشی آن به این و آن، ناشی از توطئه‌های استکبار جهانی است؟ آیا پس از آن که سازمان محیط‌زیست با ساختن جاده سوم به شمال با این توجیه که محیط‌زیست را تخریب می‌کند، مخالفت کرد و بعد مخالفتش را پس گرفت، نیز باید به حساب توطئه‌ی استکبار جهانی

گذاشته شود؟ آیا باز عوامل بیگانه هستند که دست اندرکار آتش زدن پارک‌ها، حاتم‌بخشی منابع طبیعی، اجرای طرح "روشنایی" در جنگل‌های شمال و... هستند؟

خیلی راحت با یک آگهی کوچک در روزنامه، زمین‌های مردم را ملی اعلام می‌کنند و آن وقت آن زمین‌ها را در اختیار دیگران قرار می‌دهند. بهانه این کار اجرای طرح است. آیا اجرای طرح مورد نظر (جدا از این که تا چه حد منطبق بر اصول و موازین کارشناسی است)، با صاحبان اصلی اراضی در میان گذاشته می‌شود؟ آیا آن‌ها به طور رسمی از پیشنهاد اجرای طرح، اعلام انصراف کرده‌اند؟ آیا با وجود اطلاع از تسهیلاتی که برای دیگران در نظر گرفته می‌شود، صاحبان اراضی پا را توی یک کفش کرده‌اند که ماقصد آبادانی نداریم و زمین‌های ما را بگیرید و به دیگران بدهید؟

مثلاً در جایی، کاریز (قنات) موجود خشک می‌شود. پیش از آن که خرده مالکان کاریز بتوانند به یک نظر واحد برسند، وارث‌ها بتوانند با دیگران توافق کنند، پایگ آگهی در چند نوبت، زمین به عنوان این که بایر است، ملی اعلام می‌شود. بعد هم شاید با یک آگهی با تسهیلات زیاد در اختیار فرد یا افراد معینی قرار داده شود. جالب این جاست که دستگاه‌های ذی‌ربط در برخی موارد استناد به عکس‌های هوایی می‌کنند که روزگاری تهیه شده و برخی مناطق را در برنمی‌گیرد و خواندن آن هم به اندک تخصصی نیاز دارد.

از سوی دیگر، اگر قرار است که منابع طبیعی ارزشمند، مانند تپه‌های مشرف به زرده بند یا بخش‌هایی از پارک خجیر، پارک غزال و... در آینده تقسیم شده و به خانه‌سازی، احداث باغ و انبار و تعمیرگاه و... تخصیص یابد، آن‌را به مزایده عمومی

بگذارند تا دست کم از محل تخریب منابع ملی، پولی نصیب خزانه کشور گردد. نه این که در اختیار گروه ویژه‌ای قرار داده شود. از سوی دیگر، وزارت جهاد کشاورزی و سازمان محیط‌زیست که می‌بایست از مسأله آگاه بوده و این اقدام‌ها را صحت‌گذارده باشند، مورد را به آگاهی عموم مردم ایران برسانند و بگویند که این گونه فعل و انفعال‌ها بر پایه چه اصولی انجام می‌شود؟ مقام تصمیم‌گیرنده به صورت مشخص کیست؟ افرادی که از این حاتم‌بخشی منتفع می‌شوند، چه کسانی هستند و چه مبلغی را پرداخته‌اند؟ در صورتی که همان اراضی از راه مزایده به فروش می‌رسید، چه مبلغی وصول می‌شد؟ و بر اساس چه مجوزی این مبلغ از خزانه به آن افراد پرداخته شده است؟

بهتر است به همین کوتاه بسنده شود. به امید این که مسوولان دست کم در مورد حاتم‌بخشی تپه‌های مشرف به زرده بند و روستای رودک و این که چه تعداد اصله درخت تاکنون نابود شده و این زمین‌ها به طور مشخص به چه کسانی و به چه دلیل تخصیص داده شده و نیز دلیل آتش‌سوزی هر ساله پارک خجیر و عوامل پشت این ماجرا و هم چنین قطع درختان پارک غزال به عنوان جابه‌جایی درختان مزبور، طرح روشنایی جنگل‌های شمال و...، توضیح دهند. امیدواریم که من اشتباه کرده باشیم و "آن‌شاء الله که گریه است". هم چنین شایسته است که سازمان محیط‌زیست هم توضیح دهد که چرا تغییر نظر داد و پذیرفت که طرح جاده سوم به شمال، زنیانی به محیط‌زیست نمی‌رساند. راستی چه عواملی باعث تغییر نظر مسوول سازمان مزبور شد؟

ف-ط (امضاء محفوظ)

## تهران را دریابید، ایران را دریابید

مجموع خانوارهایش به هفتاد خانوار هم نمی‌رسید، صدها خانوار در آپارتمان‌های ۷۰، ۸۰ و ۱۰۰ متری زندگی می‌کنند. در اجرای سیاست مشعشع تراکم فروش، بساز و بفروش‌ها تمام خانه‌های ویلایی را که بعضی از آنها نوساز هم بودند، خریدند، کوبیدند و بر ویرانه‌های آنها مجتمع‌های ده تاییست واحدی ساختند. شهرداری تراکم فروخت و پول گرفت، بساز و بفروش‌ها هم ساختند و پولدارتر شدند. در این میان، مشکلات مانده است برای ما ساکنان قدیمی و همسایگان جدیدمان که آیمان بایدان همان لوله قبلی تأمین شود، گازمان و برقمان به همچنین!

این وضع منحصر به محله مانیتست. تمام تهران را شامل می‌شود و لذا طبیعی است که در زمستان باقطع گاز و افت فشار آن مواجه شویم و در تابستان با جیره بندی آب.

این تازه آغاز کار است. بگذارید زمان بگذرد و بقیه واحدهای در حال ساخت فروخته و اشغال شود تا بحران‌های واقعی سر برآورد.

هرکس اندکی عقل سلیم داشته باشد، می‌تواند دریابد تراکم فروش و ایجاد جاذبه‌های دروغین چه بلایی بر سر تهران آورده و خواهد آورد. با اجرای سیاست‌های دلخواهی و خود محورانه، تهران را چاق کردند، روستاها و شهرهای کوچک را که می‌توانست محل سکونت بخشی از جمعیت رو به افزایش کشور باشد، به حال خود رها ساختند، کاری کردند که تهران و چند شهر دیگر، کعبه امید همه ایرانیانی باشد که یا به دنبال پولدار شدن هستند و یا در پی یافتن معاشی برای گذراندن زندگی...

با کمال تأسف در سیاست‌های بی محتوای گذشته که فقط منافع زمین‌بازان و مال‌اندوزان را تأمین می‌کند، تجدید نظر نشده است و لذا هم مرتفع ساختن تهران ادامه دارد و هم جذاب‌تر کردن آن برای ایرانیانی که شهر و روستایشان فراموش شده و ناگزیرند به تهران بیایند تا بتوانند زندگی کنند.

سازمان آب بازی در می‌آورد و با قطع نوبتی آب در محلات، قصد دارد هزینه آب بهار علاوه بر افزایش مقرر سالانه، باز هم بالاتر برود. (حق بدهید با چیزهایی که در این سال‌ها دیده‌ایم، این قبیل سوءظن‌هایی مورد نیست.)

اما اگر حمل بر تعریف از خود نشود - چون سعی می‌کنم آدم واقع بین و منصفی باشم - از خودم پرسیدم واقعا علت همین است. این سؤال یک سلسله واقعات را جلوی چشم آورد. یکی از آنها ساخت و ساز در محله خودمان است. در خیابان فرعی محل سکونت ما، تا همین ده سال پیش فقط دو مجموعه آپارتمان آن هم با فضای سبز لازم و پارکینگ) با ۴۸ واحد وجود داشت، بقیه خانه‌ها ویلایی بود. اما اکنون در این خیابان ۸ متری که قبلاً

من عضو هیأت امنای یک مجتمع مسکونی ۴۰ واحدی هستم. وقتی با اولین قطع آب در آستانه تابستان مواجه شدیم، شروع کردم به لعنت فرستادن به خودم و همه کسانی که در مصرف آب اسراف می‌کنند و وضعی به وجود می‌آورند که با وجود زمستان نسبتاً پربارش گذشته، سازمان آب مجبور می‌شود نوعی جیره بندی را به اجرا بگذارد. روز گرم و سختی را پشت سر گذاشتیم. نبودن باد کولر سرش را بخورد. برای پختن غذا، شستن دست و صورت، ظرف‌های کثیف و -ببخشید- قضای حاجت، سخت در مضیقه بودیم. آخر در یک آپارتمان قلکی که نمی‌شود برای همه کارها آب ذخیره کرد. تصمیم گرفتم در راستای وظیفه شهروندی،

ساکنان مجتمع را گردآورم، برایشان سخنرانی‌گرایی ایراد کنم و از آنها بخواهم کمتر آب مصرف کنند اما چه خوب شد قبل از اجرای این تصمیم نگاهی به قبوض مصرف آب انداختم.

دقت در این صورت حساب‌ها که فتوکپی آنها ضمیمه است، نشان می‌دهد ما نه تنها اسراف‌گر نیستیم، بلکه به عکس در مصرف آب صرفه جویی هم می‌کنیم زیرا همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید سازمان آب، مصرف مجاز و دلخواه ما را برای یک دوره ۱۹۹۹۰۸۰ لیتر تعیین کرده در حالی که مصرف ۱۷۲۲۰۰۰، لیتر بوده است. (۲۷۷۰۸۰ لیتر کمتر)

بعد چشم به جمله‌ای افتاد که در زیر قبض چاپ شده است: "محاسبات در این قبض به صورت علی الحساب می‌باشد"

با خواندن این جمله بلافاصله این فکر به ذهنم خطور کرد که



آبادانی تهران به بهای خرابی هزاران شهر و روستا محقق شده است. این آبادانی عواقب وخیمی دارد که در آینده بر ما و فرزندانمان تحمیل خواهد شد. لااقل در سیاست های غلط گذشته تجدید نظر شود. اگر می خواهید با بحران های غیر قابل کنترل مواجه نشوید، تهران را دریابید که در این صورت همه ایران را دریافته اید.

در خاتمه یادآور می شوم که به همراه این مقاله عکسی فرستاده ام که شاید چاپ آن خالی از لطف نباشد. عکس که به وسیله یکی از عکاسان قدیمی مطبوعات گرفته شده (متأسفانه نام عکاس یادم

نیست) مربوط به سال های اولیه بهره برداری از سد کرج و شبکه لوله کشی آب تهران است. در آن موقع فقط سد کرج برای تأمین آب مورد نیاز تهران و سیراب کردن اراضی و باغات کرج و شهریار کافی بود. اما اکنون علاوه بر سد کرج، آب سدهای لار، لتیان، طالقان و صدها حلقه چاه عمیق هم کفاف آب مصرفی تهران - فقط تهران - را نمی دهد که همین امر ابعاد فاجعه آمیز رشد بی رویه تهران را نشان می دهد.

خدا عاقبت همه ما ایرانی ها را به خیر کند.

**با احترام - سیاووش صمدی**

## مدرک گرایی تاکی و کجا؟

در شرف برگزاری کنکور سراسری و کنکور دانشگاه آزاد هستیم. فکر می کنیم حداقل دو میلیون جوان برای ورود به دانشگاه تلاش می کنند. بعضی از آنها که وضع مالی مناسبی هم دارند، گاهی یکی - دو میلیون تومان را هم خرج شرکت در کلاس های کنکور و یا حق التدریس اساتید خصوصی می کنند. دو فرزند خود بنده هم جزو کسانی هستند که دارند برای قبول شدن در کنکور خودشان را هلاک می کنند.

با این مقدمه، می خواهم از شما بپرسم و شما از مسئولان مملکت بپرسید تاکی باید روحیه مدرک گرایی چشم ما را بر روی واقعیت ها ببندد. ما این همه لیسانس و فوق لیسانس را در رشته هایی که از نظر نیروی انسانی تحصیل کرده از حد اشباع هم فراتر رفته، برای چه می خواهیم؟! عمر جوانان و بودجه خانواده ها و مملکت را هدر می دهیم که چه شود؟ مگر غیر از این است که قبول شدگان در کنکور امسال هم چهار سال بعد به انبوه

لیسانسیه ها و فوق لیسانسه ها (و حتی دکترهای) بیکار اضافه می شوند؟ والله، من یکی هرچه فکر می کنم، از این وضع سر در نمی آورم. لااقل شما که مسایل و معضلات را تجزیه و تحلیل می کنید، در این باره چیزی بنویسید.

**ساری - عبدالله رهبر**

**تحریریه گزارش -** گرچه پیش تر در این مورد مقالات، گزارش ها و تحلیل هایی ارائه کرده ایم، اما موضوع را خاتمه یافته تلقی نمی کنیم. خصوصاً که کیفیت تحصیلات عالی کشورمان در جهت معکوس کمیت آن حرکت می کند. یعنی به همان موازات که ظرفیت دانشگاه ها افزایش می یابد، از کیفیت برنامه های آموزشی و صلاحیت کادر علمی آنها کاسته می شود.

یکی از همکاران ماهنامه سرگرم یک بررسی علمی و آماری در این زمینه هستند که امیدواریم نتیجه آن هرچه زودتر به دستمان برسد تا آن را در مجله منعکس سازیم.

## پیام به آقای درویش و دیگران

خواننده گرامی ما آقای درویش گلایه کرده اند که چرا در شماره قبل مطلب ارسالی ایشان چاپ نشده و فقط به این بسنده کرده ایم که ضمن اعلام وصول نامه ایشان، متذکر شویم در زمینه مطلب مورد نظر ایشان، فلان مطلب در فلان صفحه همین شماره چاپ شده است. در این گلایه عده دیگری از مخاطبان مجله با آقای درویش اتفاق نظر دارند، ضمن آن که برخی ها، حتی متوقعند نامه های خصوصی ایشان هم در مجله منعکس شود.

قصد نداریم استدلال کنیم که توقع این عزیزان بی مورد است. اما ناگزیریم بار دیگر چند محدودیت را متذکر شویم.

۱- صفحات مجله محدود است. مجله ماهی یک بار چاپ می شود و لذا ما نمی توانیم و امکانش نداریم که صفحات زیادی را به طرح مسایلی که یا در سایر رسانه ها منعکس شده و یا از اهمیت ملی برخوردار نیست اختصاص دهیم.

۲- در مجله گزارش موضوعی که مطرح نیست، باند بازی است، گاهی شده مدیرمسئول، سردبیر و یا یکی از نویسندگان ثابت مجله مقاله ای نوشته اند. بعد مقاله ای از یک فرد ناشناس رسیده که از لحاظ محتوا غنی تر از نوشته آنان بوده است. ما در این موارد مقاله همکاران خود را به کناری گذاشته ایم و از مقاله رسیده استفاده کرده ایم.

۳- از خوانندگان محترم مجله در سراسر ایران تقاضا داریم موضوعاتی را برای طرح در بخش "دیدگاه ها" برگزینند که اولاً با خط مشی مجله (مستقل بودن و تحلیلی و مستدل عمل کردن) همخوانی داشته باشد و ثانیاً موضوع نوشته ایشان به امری از امور پایه ای کشور مرتبط باشد.